

## زنجیرهای نامرئی: چهار نسل اسارت در خاکستر کوره‌های آجرپزی



«برده‌ی رومی با زنجیر بسته می‌شد، اما کارگرِ مزدی با رشته‌های نامرئی وابستگی به مالکش بسته شده است. ظاهر استقلال او از طریق تعویض مداوم کارفرمایان فردی، و از طریق توهم حقوقی قرارداد، حفظ می‌شود.»  
— کارل مارکس، سرمایه، جلد اول

### پیش‌درآمد

در دقایق کوتاه توقف استثمر (همان که در ادبیات روزمره‌ی نظام سرمایه‌داری، با حسن تعبیر «زمان استراحت در کار روزانه» نامیده می‌شود)، در حین اسکرول کردن مطالب مختلف روی صفحه‌ی نمایشگر موبایل، از میان انبوه اخبار جنگ، نسل‌کشی، آوارگی و مصائبی که دیگر دیدن و خواندنشان، و حتی در همان شرایط دهشتناک به سر بردن، کاملاً عادی‌سازی شده است، گزارشی از کشور «دوست و همسایه»، پاکستان، نگاهم را متوقف کرد. خواندن سطور این خبر، در میانه‌ی

روزمرگی خونین جهان امروز، بلافاصله این هشدار تاریخی و کوبنده‌ی روزا لوکزامبورگ را در ذهنم طنین انداز ساخت: «یا سوسیالیسم، یا بربریت».

### برده‌داری در قرن بیست و یکم: گزارش یک فاجعه‌ی عادی‌سازی شده

خبر کوتاه، اما به وسعت تاریخ ستم طبقاتی، تکان‌دهنده بود: یک خانواده‌ی پاکستانی که به دلیل بدهی اجدادی به مدت ۱۳۰ سال در منطقه قصور (Kasur) در ایالت پنجاب به عنوان کارگر اجباری در کوره‌های آجرپزی گرفتار شده بودند، سرانجام با پرداخت بدهی‌شان توسط یک فعال حقوق بشر خارجی آزاد شدند.

جزئیات این رخداد که در نشریه *The News* منتشر شده است، ساختار مکانیکی این استثمار را به عریان‌ترین شکل نشان می‌دهد:

ماجرا از یک وام کوچک به نام «پیشگی» (Peshgi) آغاز شد که توسط پدر بزرگ این خانواده از مالک کوره آجرپزی گرفته شده بود. در غیاب هرگونه شبکه تامین اجتماعی و در اوج استیصال، نیروی کار پیش‌فروش شد. به دلیل بهره‌های سنگین، تصاعدی و غیرقانونی از یک سو، و دستمزدهای ناچیزی که حتی کفاف بقای روزمره را نمی‌داد از سوی دیگر، این بدهی هرگز تسویه نشد. در نتیجه، این زنجیر نامرئی بدهی، به مدت ۴ نسل به فرزندان و نوادگان منتقل گردید. کودکان این خانواده پیش از آنکه راه رفتن بیاموزند، مقروض و برده‌ی مالک کوره به دنیا می‌آمدند.

اما نقطه پایان این تراژدی ۱۳۰ ساله چگونه رقم خورد؟ «آرون هاچینگ»، از فعالان سازمان حقوق بشری *Jubilee Campaign*، با «پرداخت و تسویه کامل این بدهی تاریخی» به مالک کوره، توانست این خانواده را از نسل‌ها بیگاری و بردگی مدرن «نجات» دهد.

### آزادی با منطق سرمایه

مواجهه با چنین خبری نمی‌تواند در سطح احساسات رقیق و تقلیل‌گرایانه‌ی لیبرالی متوقف شود. در نگاه اول، پایان ۱۳۰ سال بردگی یک خانواده، خبری مسرت‌بخش است؛ اما کالبدشکافی ساختاری این رخداد، حقیقت هولناکی از سازوکار جهان معاصر را افشا می‌کند.

## اول: مشروعیت بخشی به استثمار از طریق خیریه

نحوه آزادی این خانواده، خود بزرگ‌ترین و عریان‌ترین کیفرخواست علیه نظام حاکم است. بیایید دقیق‌تر بررسی کنیم که سازمان حقوق بشری برای آزادی این بردگان چه کرد؟ این سازمان، بدهی کاملاً نامشروع، غیرانسانی و مبتنی بر ربایِ استثمار را تمام و کمال به ارباب (مالک کوره) پرداخت کرد. به بیان دیگر، نهاد حقوق بشری در عمل مالکیتِ ارباب بر جان و خونِ چهار نسل از انسان‌ها را به رسمیت شناخت و برای لغو این مالکیت، به او «گرامت» پرداخت!

این رویکرد، دقیقاً بازتولید همان منطقِ درونی سرمایه‌داری است: در این ساختار، حتی «آزادی» نیز صرفاً یک کالا است که در بازار مبادله می‌شود و رهایی از بردگی باید الزاماً از طریق مناسبات پولی و تضمین سود سرمایه‌دار (در اینجا مالک کوره) صورت گیرد. ارباب به دلیل ۱۳۰ سال استثمار، بیگاری کشیدن از کودکان، غصب مازاد کار یک خانواده و حبس غیرقانونی آن‌ها، نه تنها در هیچ دادگاهی محاکمه و مجازات نشد، بلکه پاداش سرمایه‌گذاری اولیه‌ی پدر بزرگش را با احتساب سود و بهره‌ی انباشته‌شده دریافت کرد! او با پولِ اهدایی، فردا می‌تواند کارگران بی‌نوا و مقروض دیگری را به چرخه‌ی گوشت‌کوبِ کوره خود وارد کند.

## دوم: پیشگی و انباشت بدوی مستمر

سیستم «پیشگی» در کوره‌های آجرپزی جنوب آسیا، بازمانده‌ای از فئودالیسم نیست، بلکه مکملی ارزان برای انباشت سرمایه در کشورهای پیرامونی است. سرمایه‌داری جهانی برای پایین نگه‌داشتن هزینه‌های تولید و تامین مواد خام و مصالح اولیه ساخت‌وساز، چشمان خود را بر این اشکال خشن بردگی می‌بندد. این خانواده‌های کارگر، آجرهایی را می‌پزند که شالوده‌ی توسعه‌ی شهری و انباشتِ ثروت بورژوازی محلی و پیوند خورده با سرمایه‌ی جهانی را می‌سازد.

## جهان زیر ذره‌بین: عادی‌سازی بربریت

این ۱۳۰ سال بردگی در منطقه‌ی قصور، یک استثنا در یک جهان توسعه‌یافته و آزاد نیست؛ بلکه افشاگرِ قاعده‌ی پنهان جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. اگر خانواده‌ی پاکستانی با بدهی مستقیم به ارباب به دنیا می‌آیند، کارگر مزدی در کشورهای به اصطلاح «توسعه‌یافته» (هسته‌ی

سرمایه‌داری) نیز با زنجیره‌های مالی‌گرایی به بردگی کشیده می‌شود. بدهی‌های کلان دانشجویی، وام‌های مسکن طولانی‌مدت، و اعتبارات بانکی، همان «پیشگی» مدرنی هستند که طبقه‌ی کارگر جهانی را مجبور می‌کنند تا تمام عمر خود را برای بازپرداخت بهره به الیگارشی مالی صرف کند. مارکس به درستی اشاره کرد که در نظام سرمایه‌داری، کارگر تنها به این دلیل زنده است که بتواند ارزش افزوده تولید کند.

دستگاه ایدئولوژیک نظام حاکم، از نمایش رسانه‌ای این بردگی عریان کارکرد مضاعفی نیز بیرون می‌کشد: این اخبار ابزاری هستند برای تزریق یک حس کاذب خوشبختی و رضایت به کارگران در کشورهای «مدرن». رسانه‌های جریان اصلی با بازنمایی اگزوتیک و ترحم‌انگیز از این فجایع، به طور ضمنی و زهرآگین به کارگر غربی غرق در استرس، از خودبیگانگی و بدهی پیام می‌دهند که: «شکرگزار باش! اگر در آن "جنوب وحشی" و توسعه‌نیافته به دنیا آمده بودی، اکنون به جای قسط وام مسکن و اضافه‌کاری اجباری، زنجیر فیزیکی بر پای داشتی.» این مقایسه‌ی ایدئولوژیک، خشم طبقاتی کارگر هسته‌ی سرمایه‌داری را خنثی و سرکوب می‌کند و به او می‌قبولاند که استثمار اتوکشیده‌ی روزمره‌اش، نه یک بردگی مدرن، بلکه اوج آزادی و امتیاز است؛ ترفندی قدیمی که همیشه با نشان دادن جهنمی بدتر در گوشه‌ای از جهان، بهشت دروغین سرمایه‌داری را موجه و بی‌بدیل جلوه می‌دهد.

اما بحران بسیار عمیق‌تر از استثمار اقتصادی است. ما در دورانی به سر می‌بریم که سرمایه‌داری در فاز امپریالیستی و متأخر خود، برای حفظ هژمونی و نرخ سود نزولی‌اش، به تولید مداوم ویرانی نیاز دارد. اسکرول کردن اخبار در همان «توقف کوتاه استثمار» چه چیزی را نشان می‌دهد؟ ماشین جنگی غرب و مجتمع‌های نظامی-صنعتی در حال تغذیه از خون در خاورمیانه، اوکراین و آفریقا هستند. نسل‌کشی در غزه به صورت زنده و با بالاترین کیفیت تصویری پخش می‌شود و نهادهای بین‌المللی (همان‌هایی که قرار بود حقوق بشر را تضمین کنند) در فلج مطلق ساختاری به سر می‌برند. در کنگو، کودکان در معادن کبالت در شرایطی مشابه با کوره‌های آجرپزی پاکستان،

برای تامین مواد اولیه‌ی باتری خودروهایی الکتریکی «سبز» و گوشی‌های هوشمند شرکت‌های چندملیتی به بردگی کشیده شده‌اند.

سرمایه‌داری معاصر، بربریت را به یک امر روزمره، بوروکراتیک و «عادی» تبدیل کرده است. مرگ هزاران انسان، استثمار کارگران، و تخریب زیست‌محیطی سیاره، دیگر بحران تلقی نمی‌شوند، بلکه هزینه‌های جاری سیستمی هستند که تنها منطقی آن «انباشت نامحدود سرمایه» است.

### آیا جهانی دیگر ممکن است؟

این پرسش، حیاتی‌ترین سوال عصر ماست. در برابر تصویر تاریک خانواده‌ای که ۱۳۰ سال در خاک رس و خاکستر کوره آجرپزی دفن شده بود، و در برابر تصاویر آوارگان و کودکان تکه‌تکه شده در جنگ‌های امپریالیستی، روشنفکران لیبرال و اصلاح‌طلبان سرمایه‌داری به ما وعده‌ی جهانی بهتر از طریق «اصلاحات تدریجی»، «نهادهای مدنی مدنی (NGO)» و «مداخلات بشردوستانه» را می‌دهند.

اما رویداد پاکستان نشان داد که پاسخ نظام حاکم به این پرسش چقدر عقیم است. آزادی مقطعی یک خانواده توسط سازمان‌های خیریه، ساختار استثمار را از بین نمی‌برد. فردا، خانواده‌ی گرسنه‌ی دیگری مجبور می‌شود برای تامین داروی فرزندش، از همان مالک کوره وام بگیرد و چرخه‌ی ۱۳۰ ساله‌ی جدیدی از بردگی آغاز شود. خیریه، زخم سرمایه‌داری را پانسمان می‌کند تا سیستم بتواند فردا دوباره همان زخم را ایجاد کند.

پاسخ به این پرسش این است: بله، جهانی دیگر ممکن است، اما نه در چهارچوب مناسبات تولیدی کنونی.

امکان‌پذیری یک جهان دیگر (جهانی‌عاری از کار مزدی، بدهی‌های برده‌ساز، استثمار و جنگ)، نیازمند درک چند واقعیت تلخ اما ضروری است:

۱. **تخریب توهم اصلاح‌پذیری:** سرمایه‌داری نمی‌تواند بدون استثمار وجود داشته باشد. ثروت انباشته در بانک‌های نیویورک، لندن و فرانکفورت، رابطه‌ی مستقیمی با فقر در پاکستان، استخراج

در آفریقا و کار ارزان در شرق آسیا دارد. نمی‌توان میوه‌ی سرمایه‌داری را خواست اما ریشه‌های آغشته به خون آن را نادیده گرفت.

**۲. ضرورتِ عاملیتِ طبقاتی:** آزادی طبقه‌ی کارگر تنها می‌تواند به دست خود طبقه‌ی کارگر صورت گیرد. ناجیان خارجی، سلبریتی‌های نیکوکار و سازمان‌های حقوق بشری که در زمین بازی سرمایه عمل می‌کنند، هرگز ساختار را تغییر نمی‌دهند. رهایی نیازمند سازمان‌یابی، آگاهی طبقاتی و مبارزه‌ی پیگیرانه علیه مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است.

**۳. لغو کامل بدهی‌های نامشروع:** جهانی دیگر زمانی آغاز می‌شود که بپذیریم این زحمتکشان نیستند که به سیستم بدهکارند، بلکه این سیستم است که حاصل قرن‌ها استثمار کار گذشته و حال آن‌ها را غصب کرده است. بدهی‌های خانواده‌های کارگری، بدهی‌های کشورهای تحت ستم به نهادهایی چون صندوق بین‌المللی پول (IMF) و بانک جهانی، همگی اوراقِ هویتیِ بردگیِ مدرن هستند و باید به‌طور یکجانبه ملغی شوند.

## در نهایت

ما در نقطه‌ی عطفی از تاریخ ایستاده‌ایم. عادی‌سازیِ بربریت که امروز شاهد آن هستیم، نشانه‌ی قدرتِ سرمایه‌داری نیست، بلکه نشانه‌ی زوالِ هژمونیکِ سیستمی است که دیگر هیچ چشم‌اندازِ رهایی‌بخشی برای بشریت ندارد و تنها با اعمالِ خشونتِ عریان و وابستگی‌های مالیِ زنجیروار به حیات خود ادامه می‌دهد.

جهانی دیگر ممکن است؛ جهانی که در آن انسان‌ها نه با بدهی به دنیا بیایند و نه برای بقا، نیروی کار خود را بفروشند. اما گذار به این جهان، از مسیرِ التماس به وجدانِ نداشته‌ی سرمایه یا خریدنِ بردگان از اربابان نمی‌گذرد؛ این گذار، مستلزم از کار انداختنِ ماشینِ تولیدِ بردگی است. همانگونه که روزا لوکزامبورگ هشدار داد، زمانِ ما برای انتخاب محدود است. بربریت هم‌اکنون در کوره‌های آجرپزیِ قصور، در آسمانِ خونینِ غرب آسیا در زمین سوخته آفریقا و در منطق سردِ وال استریت در

حال تاخت و تاز است؛ تنها بدیلِ واقعی و ساختاری در برابر آن، سازماندهی برای عبور به سوی سوسیالیسم است.

سالی معزی

منتشر شده در سایت فدائی

-----

<https://fedayi.org>  
[webmaster@fedayi.org](mailto:webmaster@fedayi.org)